



داستان یک مرداب

بررسی راهبرد نظام سلطه در دهه اول انقلاب اسلامی

مقدمه

فصل اول - برخورد سخت

فصل دوم - داستان یک مرداب

پیوست ۱- ترور ۶ تیر

پیوست ۲- پرونده ناتمام یک انفجار

پیوست ۳- نگاهی به فراز و فرود رهایی متهمین انفجار نخست وزیری از مجازات

به دنبال تغییر در تولید و تبدیل نظام کشاورزی به نظام صنعتی که با پیشرفت علم و گسترش اختراعات همراه و قرین بود، مناسبات بین‌المللی نیز تحول یافت. تولیدات رشد یافته حاصل از انقلاب صنعتی از یک سو بازارهای داخلی را اشباع کرده و در نتیجه میل به صدور را ایجاد نمود، از سوی دیگر افزایش تولید باعث گردید، منابع و امکانات اولیه داخلی کاهش یابد. لذا جهت ادامه تولید و رفع نیازمندی‌ها و تهیه منابع اولیه به ورای مرزهای خود توجه شد و موجب شکل‌گیری امپریالیسم گردید. به این ترتیب کشورهای به اصطلاح پیشرفته به نقاط مختلف جهان حمله ور شده و با تسلط نظامی به مستعمره‌سازی آنها پرداختند و استعمارگران برای تأمین منافع خود از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

پس از جنگ جهانی اول و شکل‌گیری نظام دو قطبی نیز، در هر یک از دو بلوک شرق و غرب، هر گونه تلاش برای استقلال و خروج از هر بلوک به شدت سرکوب می‌گردید. به عنوان مثال آمریکا در جنگ ویتنام به تنهایی هفت و نیم میلیون تن بمب بر سر مردم ویتنام ریخت. در کنگو برای جلوگیری از روی کار آمدن یک نظام انقلابی توسط لومومبا، که به عقیده‌ی آمریکایی‌ها نقش یک کمونیست را بازی می‌کرد، سیاه‌پوستان عمده‌شود و در سال ۱۹۶۱ وی را ترور کرد. در کوبا نیز با سازماندهی فراریان کوبایی و فرستادنشان با کشتی‌های آمریکایی و با پشتیبانی هوایی از آنها قصد سرنگون کردن نظام انقلابی این کشور به رهبری کاسترو را داشت که با اقدام قاطع کاسترو، به نتیجه نرسید. در آنگولا با تقویت نیروهای «فلا» تلاش نمودند تا به نیروی‌های «مپلا» در خاک زیر ضربه وارد نمایند. در سپتامبر ۱۹۷۰ سالوادور آلنده، به عنوان اولین رهبر مارکسیست در یک انتخاب دموکراتیک به ریاست جمهوری کشور شیلی انتخاب شد. پس از این واقعه دولت آمریکا بنا به دلایل عقیدتی تصمیم گرفت از هر راه ممکن، دولت آلنده را سرنگون نماید.... در نهایت دولت او توسط یک کودتای نظامی در سپتامبر ۱۹۷۳ سرنگون و خودش نیز در این جریان جان باخت. دیگر تجاوزات ایالات متحده در سراسر جهان، تجاوز نظامی علیه مکزیک، چند بار تجاوز به نیکاراگوئه، تجاوز به هندوراس، دخالت نظامی در ونزوئلا، اشغال فیلیپین و قتل عام ۲۰۰۰۰۰ فیلیپینی، کشتن مسلمانان جزیره مورو، حمله به چین، چند بار حمله به کلمبیا و دومینیک، حمله به مراکش، نیجریه، پاناما، سوریه، پاکستان و ... همگی در راستای استیلای مافع آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری بر جهان قابل بررسی است. در بلوک شرق به رهبری شوروی نیز کماکان همین وضع برقرار بود به عنوان نمونه: «در سال ۱۹۵۶ م، قیام مردم مجارستان که توسط دانشجویان و کارگران در جریان بود سرکوب شد و در سال ۱۹۶۸ م، در ابعاد وسیعتر ارتش سرخ، انقلاب مردم چکسلواکی را با خون ریزی وسیع به کنترل در آورد. مداخله‌ی شوروی در چکسلواکی به دکترین برژنف منجر شد که اعلام کرد پیمان ورشو اجازه هیچگونه تغییرات سیاسی یا اقتصادی را در کشورهای مختلف اروپای شرقی که انسجام بلوک شرق را به مخاطره اندازد نخواهد داد.

در دهه‌های میانی قرن بیستم به واسطه‌ی ماهیت دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل، طرح شعار نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی، نظام دو قطبی را با سوالات جدی روبرو نمود. چرا که از یک سو پشت پا زدن به نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم بود و از سوی دیگر به واسطه ماهیت دینی و اسلامی خود، کمونیست را نیز به چالش عظیمی فرا خواند و در حقیقت الگوی جدیدی به جهانیان ارائه نمود؛ فرانسوا میتران دبیر کل حزب سوسیالیست در روز ۲۴ بهمن ۵۷ چنین هشدار داد که: «انقلاب‌هایی از نوع انقلاب ایران در کشورهای همسایه نیز روی خواهد داد. شیعیان زیادی در عراق و آسیای مرکزی، در جمهوری‌های شوروی، زندگی می‌کنند. انقلاب ایران رژیم‌های مرتجع منطقه را زیر و رو خواهد کرد.» (کودتای نوژه، ص ۱۴). بنابراین مهار انقلاب اسلامی در دستور کار هر دو ابرقدرت قرار گرفت:

«مهار انقلاب اسلامی، به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد این انقلاب موجب تفاوت برخورد آمریکا و شوروی با آن گردید. از جنبه‌ی سیاسی، سقوط رژیم آمریکایی شاه در جوار شوروی امتیاز بزرگی برای روس‌ها محسوب می‌شد. به علاوه، موازنه قدرت در سطح منطقه و همچنین در سطح بین‌الملل به نفع شوروی تغییر کرد. اما از جنبه‌ی ایدئولوژیک، کارآمدی مذهب در مقابله با امپریالیسم و نظام‌های سرمایه‌داری وابسته و همچنین به قدرت رسیدن دین، مسأله‌ای نبود که خوشایند رهبران کمونیست باشد. به رغم وجود این مسائل، آنها درصدد مقابله‌ی مستقیم با انقلاب برنیامدند، بلکه سعی داشتند به طور بطنی توسط حزب توده سمت و سوی قدرت حاکم را به نفع خود تغییر داده در درازمدت نیز قدرت، در اختیار نیروهای وفادار به آنها قرار بگیرد. از این رو

استراتژی شوروی را در برابر انقلاب اسلامی ایران می‌توان در چارچوب استراتژی بی‌طرفی، نوعی فتلاندی کردن ایران دانست. بر پایه‌ی این تئوری شوروی مایل به برپایی یک نظام سیاسی کمونیستی نیست. اما سیاست‌های آن نیز نباید در چارچوب مخالفت با مسکو تدوین شود. ولی در طرف مقابل از نظر آمریکایی‌ها «آنهاهی که با ما نیستند، علیه ما هستند». بر همین اساس در مهار انقلاب اسلامی ایران، ایالات متحده انواع اقدامات را به عمل آورد تا مانع تثبیت آن گردد.» (جنگ ایران و عراق، رویارویی استراتژی‌ها، ص ۶۹).

فصل اول - برخورد سخت

شتاب و پیروزی انقلاب اسلامی به گونه‌ای بود که در بدیهی‌ترین نتیجه‌گیری، غرب به فکر رویارویی و برخورد نظامی با موج خروشان انقلاب اسلامی افتاد چرا که اولاً برخورد نرم و فرهنگی در دراز مدت ثمربخش بود، ثانیاً هنوز شناخت درستی از ماهیت، مبانی و جریانهای انقلاب اسلامی وجود نداشت ثالثاً باید خیلی سریع از نفوذ و گسترش بیداری اسلامی در سایر ملت‌های مستضعف جلوگیری می‌شد رابعاً فضا و شور انقلابی مردم، مانعی جدی در مقابل برخورد نرم و تهاجم فرهنگی محسوب می‌گشت. لذا راهبرد برخورد سخت که شامل طراحی و سازماندهی انواع کودتاها، شورش‌ها، ترورها، جنگ تحمیلی و ... بود در کنار اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی در دستور کار غرب قرار گرفت. شش روز پس از انقلاب اسلامی حزب دمکرات کردستان، پادگان مهاباد را خلع سلاح نمود و با تکرار این عمل در پاوه و پیرانشهر حجم زیادی سلاح و تجهیزات بدست آورد. این حزب در نخستین ماه‌های فعالیت خود میلیون‌ها دلار از «ناتو» دریافت کرد و نخستین گروهی بود که به طور مسلحانه با انقلاب اسلامی پرداخت. علاوه بر کردستان، آذربایجان نیز صحنه‌ی دیگر اینگونه اقدامات بود، حزب جمهوری خلق مسلمان با حمایت سید کاظم شریعتمداری آتش خودمختاری را در آذربایجان شعله ور نمود تا جایی که حزب مذکور مدعی شد: «سرنوشت مردم ایران را آذربایجان تعیین می‌کند و سرنوشت مردم آذربایجان را شریعتمداری به دست دارد.» (هفته نامه خلق مسلمان، ش ۱۸). در همان روزهای ابتدایی انقلاب اسلامی ژنرال هایزور با هدف سازماندهی کودتا به ایران وارد شد و به این ترتیب از تیرماه ۱۳۵۹ تا فروردین ۱۳۶۱ یعنی در طول یکسال و نیم، سه کودتای مهم شکل گرفت که هیچ یک به نتیجه نرسید. اولین ترور پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳ توسط گروه فرقان انجام شد و سپهبد قزنی (رئیس ستاد مشترک ارتش) به شهادت رسید، سپس استاد مطهری (اولین رئیس شورای انقلاب) توسط همان گروه در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۱۲ ترور شد. شهادی محراب، ترور مقام معظم رهبری در ششم تیر، شهادی هفتم تیر حزب جمهوری اسلامی، ترور هشتم شهریور و ... همگی قربانیان پروژه تروری بودند که برای متوقف کردن مائشین انقلاب اسلامی طراحی شده بود. حجم این ترورها به قدری بی‌سابقه بود که نشریه‌ی «فاینشئال تایمز» در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۹ چنین نوشت: «در تاریخ، چنین واقعه‌ای بسیار مشکل به نظر می‌رسد که در آن بسیاری از رهبران سیاسی در یک زمان به قتل برسند.»

در این بین شکل‌گیری دولت موقت با کابینه‌ای حزبی و به نخست‌وزیری مهندس بازرگان موجب شد تا آمریکا به این موضوع به چشم یک فرصت جهت حفظ منافع خود نگاه کند و زمانی که یک محقق آمریکایی به نام پروفوسور «جیمز بیل» درباره‌ی اعضای کابینه مهندس بازرگان چنین اظهارنظر کرد که «یزدی تحصیلکرده آمریکا و از طرفداران آمریکا و دارای شخصیت نفوذناپذیری است و امیر انتظام فارغ‌التحصیل دانشگاه کالیفرنیاست و هر چه بخواهید آمریکایی است.» پیرو این اظهارات، سفارت آمریکا در تهران طی گزارشی با طبقه بندی خیلی محرمانه به وزارت خارجه این کشور نوشت: «متأسفانه «بیل» از یزدی و انتظام که هر دو از افراد مهم دولت بازرگان هستند اسم می‌برد. در شرایط فعلی این عمل فقط می‌تواند به آنها صدمه بزند و ممکن است به این نتیجه منجر شود که آنها گامی جهت اثبات این که عامل آمریکا نیستند، بردارند. از آنجا که سفارت برای کمک‌های عملی بسیار گسترده، به این دو نفر در میان سایرین، وابسته است. چنین حادثه‌ای ممکن است به تنهایی انعکاس بخصوصی داشته باشد.» (اسناد لانه جاسوسی)

پس از پیروزی انقلاب بنی صدر مدتی به عنوان سرپرست وزارت خارجه فعالیت نمود و سپس در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری به عنوان اولین رئیس جمهور انتخاب گردید و به محض روی کار آمدن با اقداماتی که انجام داد در میان نیروهای انقلاب تفرقه به وجود آورد، وی تلاش وسیعی برای حذف نیروهای اصیل انقلاب نظیر آیت ... بهشتی، آیت ... خامنه‌ای و ... نمود و از همان اوایل کار بنای مخالفت با «ولایت فقیه» را سرلوحه عمل خویش قرار داد.

در جریان تجاوز نیروهای آمریکایی به طیس نیز بنی صدر که اکنون فرماندهی کل قوا نیز بود، در جریان قرار داشت و همکاریهای لازم را با آنان (نیروهای آمریکایی) به عمل آورد. «توسط فرماندهی نظامی که بنی صدر گماشته بود، تیمسار شادمهر رئیس ستاد مشترک وقت و تیمسار باقری فرمانده وقت نیروی هوایی روز ۵/۲/۵۹ به پایگاه یکم شکاری دستور داده شده که سریعاً توپهای ۲۳ میلیمتری ضد هوایی که حریم حفاظتی فرودگاه و پایگاه را تأمین می کرد جمع آوری شود. این عمل در پایگاههای دیگر هم انجام شد. باند فرودگاه تهران تا روز یکشنبه ۷/۲/۵۹ (روز تجاوز) بدون مراقب بود.». «در حالی که اولین خبر رویت هواپیماهای آمریکایی در ساعت ۴۵/۱۰ به پایگاه ژاندارمری رباط کور رسید تا صبح روز بعد هیچ گونه اقدامی از سوی ارتش صورت نگرفت....» (کودتای نوژه ص ۶۱) سه روز پس از حادثه طیس و در حالی که آمریکاییها تعدادی هلوپکتر و اسناد سری مهمی را از خود به جای گذاشته بودند، یک مقام عالی رتبه‌ی وزارت دفاع آمریکا طی یک صحبت رادیویی اعلام کرد: «مدارک فوق العاده سری، در این هلی کوپترها، باقی مانده و در ایران رها شده است.» (انقلاب و تنازع بقا ص ۸۴). بنابراین «پس از شکست رسوای تجاوز به طیس توسط یک عامل عجیب و محاسبه نشده - طوفان شن - توسط کارتر و هارولد براون وزیر جنگ آمریکا، اعلام شد که اسناد طبقه بندی شده سری در صحنه‌ی عملیات به جای مانده است. بلافاصله به دستور مستقیم بنی صدر - که در آن زمان فرماندهی کل قوا را به دست داشت - فائوم های ایران، هلی کوپترهای به جا مانده را بمب باران کردند، اسناد مهم و فوق محرمانه آمریکا نابود شد تا چهره عمال داخلی شیطان بزرگ و ابعاد اعلام نشده این تجاوز در پس پرده بماند.» (کودتای نوژه ص ۶۲). طبق اسناد بدست آمده از لانه‌ی جاسوسی یکی از مأموران سازمان سیا چنین اظهار داشته است: «به من گفته شده بود که دولت آمریکا به طور اعم و «سیا» به طور اخص در نظر دارند که اگر امکاناتی موجود باشد با افرادی که می‌توانند در انقلاب ایران نقش داشته باشند تماس برقرار شود، لذا زمانی که امام در فرانسه بود یک افسر بازنشسته سیا مأمور شد که به فرانسه رفته و با آقای بنی صدر تماس برقرار نماید.... زمان این ملاقات اولیه کمی قبل از مراجعت امام به تهران است که در فرانسه برقرار شده بود.... هدف نهایی ما به استخدام درآوردن بنی صدر بود.... در آخرین جلسه بنی صدر موافقت نمود که به عنوان مشاور اقتصادی قابل اطمینان این کمپانی فعالیت نماید و پیشنهاد حقوق ماهیانه ۱۰۰۰ دلار را پذیرفت.»، «ابوالحسن بنی صدر پیش از انقلاب مدتی کارمند موسسه تحقیقات اجتماعی زیر نظر دکتر احسان نراقی و دکتر هوشنگ نهاوندی بود و در کنگره سازمان جهانی جوانان در حیفا اسرائیل شرکت جسته بود، او پیش از انقلاب با حقوق ماهیانه ۱۰۰۰ دلار و با نام مستعار «اس» - دی. لور - ۱» با سازمان سیا همکاری می‌کرد.» (کودتای نوژه ص ۶۱)

بنی صدر پس از افشای ماهیتش و تصویب عدم کفایت سیاسی، با لباس و آرایش زنانه به همراه مسعود رجوی رئیس سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از ایران به فرانسه گریخت تا سوالات و ابهامات فراوانی پیرامون ریاست جمهوری وی باقی بماند. از جمله اینکه طبق اظهارات خانوم معصومه ابتکار در کتاب «تسخیر»، آنها چند ماه پیش از برگزاری انتخابات رئیس جمهوری که منجر به انتخاب بنی صدر شد، اسنادی از لانه‌ی جاسوسی کشف کرده بودند که از ارتباط بنی صدر و سازمان سیا، پرده بر می داشت و آقای موسوی خوئینی‌ها نیز از این موضوع اطلاع داشتند، پس چرا ایشان (موسوی خوئینی‌ها) که در انتخابات، مسئولیت بررسی صلاحیت کاندیداها را برعهده داشتند، صلاحیت ابوالحسن بنی صدر را تأیید نمودند؟! در حالی که آمریکا قصد مهار ایران در منطقه و جلوگیری از سرایت آن به نقاط دیگر جهان را داشت، تسخیر سفارت این کشور در ایران سبب شد تا انقلاب اسلامی در مرکز توجهات بین المللی قرار گیرد. انقلاب ایران شعارها و خواسته‌های خویش و اخبار جنایات شاه و آمریکا را سوار بر امواج خبری مربوط به تسخیر لانه جاسوسی به اقصی نقاط عالم فرستاد و سیل اخبار و گزارشات روزانه را در جهان به خدمت خود گرفت از سوی دیگر برژنسکی، مشاور امنیتی کارتر، استراتژی ایالات متحده در برابر ایران را چنین بیان می‌داشت:

«استراتژی آمریکا در مقابله با انقلاب ایران باید تقویت دولتهایی که توان انجام عملیات نظامی علیه رژیم [امام] خمینی را دارا هستند مورد توجه قرار دهد.» (رویارویی استراتژی‌ها ص ۸۲) متعاقب این اظهارات؛ برژنسکی به طور محرمانه در مرز اردن و

عراق با صدام ملاقات کرد. گری سیک در خصوص این ملاقات می‌گوید: «برژنسکی در دیدار خود با صدام، این تلقی عمدی را در وی ایجاد کرد که واشنگتن در مورد تهاجم عراق به ایران به بغداد چراغ سبز نشان داده است.» (رویارویی استراتژی‌ها ص ۸۲)

طه یاسین رمضان بسیار صریح تر هدف از جنگ علیه ایران را بیان می‌کند: «هدف از جنگ مسئله چند صد کیلومتر زمین نیست، بلکه هدف سرنگونی و انهدام جمهوری اسلامی است.» (مجله التوره، ۱۳۶۰) و این همان چیزی بود که مدتی بعد نیز «جورج شولتز» وزیر خارجه اسبق آمریکا به آن اعتراف نمود: «تلاش مسکو و واشنگتن در جنگ عراق و ایران کاملاً مشترک و علیه انقلاب اسلامی است.» (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۳/۳/۷). علیرغم همه ی این تلاش‌ها و برنامه‌ها و به خاطر حاکمیت ارزشهای دینی، رهبری الهی امام خمینی (ره) و متعاقب با آن حمایت‌های گسترده‌ی مردمی از انقلاب اسلامی، هیچ یک از این توطئه‌ها به نتیجه نرسید. خصوصاً پس از فتح اعجاب انگیز خرمشهر، دشمنان به این نتیجه رسیدند که دیگر راهبرد نظامی نمی‌تواند برآورده ی هدف آنها - که سرنگونی جمهوری اسلامی بود - بشود. منوچهر گنجی، وزیر آموزش و پرورش پهلوی چنین اعتراف می‌کند:

« دولت آمریکا و به خصوص کنگره آمریکا، در این اواخر دیگر حامی و پشتیبان گروه‌هایی که معتقد به اعمال خشونت هستند، نیست و علت آن هم این است که این برنامه که در سال‌های اخیر مورد حمایت دولت آمریکا بود، عملاً با شکست مواجه شده است.» بنابراین یک چرخش و دگرگونی راهبردی صورت گرفت که در گفتار و روش همفکران داخلی آنها منعکس شد. «ابراهیم یزدی» در کنگره هفتم نهضت آزادی در سال ۱۳۶۳ می‌گوید: « نهضت آزادی ایران معتقد است باید این حاکمیت فعلی را از طریق قانونی و منطقی و پارلمانی سرنگون کرد.» محمد توسلی از دیگر اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی نیز بیان می‌داشت:

« معتقدیم باید درون همین حاکمیت تحولات ایجاد کرد و نظام را استحاله نمود.» استاد شهید مرتضی مطهری مدت‌ها قبل راهبرد دشمنان برای تقابل با انقلاب اسلامی را چنین پیش‌بینی کرده و توضیح می‌دهد: « هنگامی که یک نهضت اجتماعی اوج می‌گیرد و جاذبه پیدا می‌کند و مکتب‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد، پیروان مکتب‌های دیگر برای رخنه کردن در آن مکتب و پوسانیدن آن از درون، اندیشه‌های بیگانه‌ار که با روح آن مکتب مغایر است، وارد آن مکتب می‌کنند و آن مکتب را به این ترتیب از اثر و خاصیت می‌اندازند و یا کم اثر می‌کنند.» (نهفته‌های اسلامی در صد ساله اخیر - ص ۹۰-) و این همان روشی است که از آن به «براندازی نرم» تعبیر می‌شود. از نظر تاریخی، رویکرد غرب به «براندازی از درون» در ایران به سال ۱۳۶۲ ه. ش باز می‌گردد. در این دوره با برگزاری همه پرسی، تصویب قانون اساسی و شکل‌گیری قوا نظام اسلامی استقرار یافته و مردمسالاری دینی نهادینه شده بود. در عین حال تروریسم فراگیر، کودتای نظامی، اقدامات تجزیه طلبانه و ... با شکست مواجه و لیبرالیسم سیاسی به رهبری بنی صدر نیز از سوی مردم به حاشیه رانده شده بود. از همه مهمتر، جمهوری اسلامی ایران توانسته بود در عرصه جنگ ضمن بازپسگیری سرزمین‌های اشغالی، بخشی از ماشین جنگی عراق را نیز منهدم نماید. دستاوردهای ذکر شده سبب شد تا استکبار جهانی برای مقابله با انقلاب اسلامی به براندازی نوین (استحاله و فروپاشی) روی آورد.

فصل دوم - داستان یک مرداب

همانطور که پیشتر بیان گردید پس از سال ۱۳۶۲ و خصوصاً فتح خرمشهر، برنامه‌ی نظام سلطه برای مهار انقلاب اسلامی بر «راهبرد نرم» قرار گرفت. در این راهبرد می‌بایست در ابتدا به مناصب بالا و میانی حکومت دست یافت و از این طریق برای تغییر ماهیت جمهوری اسلامی اقدام نمود. هدایت گران این پروژه با توجه به تجربه و شناختی که نسبت به شخصیت‌های انقلابی به دست آورده بودند و با توجه به نفوذ ناپذیری و تیزی‌بینی حضرت امام (ره)، آقای شیخ حسینعلی منتظری را به عنوان هدف برگزیدند تا با نفوذ در اطراف ایشان و با استفاده از «ساده لوحی» وی استحاله‌ی نظام را در عالی‌ترین سطوح ممکن عملی سازند. این تصمیم سبب شد تا همه جریان‌های معاند و ضد انقلاب، از نهضت آزادی گرفته تا مجاهدین خلق (منافقین) درصدد برقراری ارتباط با آقای منتظری برآیند. مرحوم حاج سید احمد آقا در بخشهایی از «رنج‌نامه» خطاب به آقای منتظری، اهداف جریان نفوذ (باند مهدی هاشمی) را این گونه تبیین می‌نماید: «گروه فاسدی [باند مهدی هاشمی] که بر تمام اجزا و عناصر بیت شما حاکم شده، معتقد بود که امام خمینی (ره) چند صباحی دیگر خواهد مرد و آنان خواهند توانست با هماهنگی رادیوهای بیگانه و سیاست‌های خارجی، چند کار را انجام دهند: ابتدا چهره امام خمینی (ره) را از زبان و قلم قائم مقام رهبری [آقای منتظری]، چهره‌ای خشن که «زنهای باردار را می‌کشد» به دنیا معرفی کنند و این را برسانند که منتظری غیر امام خمینی (ره) است. در قدم بعد، آیت ... منتظری را از نظام جدا سازند و بعد تا تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده، همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند. در مرحله‌ی بعدی نیز شما را نابود کرده و کشتن شما را به دست حزب ... و طرفداران امام خمینی (ره) جا بزنند.» (رنج‌نامه، حجه الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی، ص ۵۶)

بخش اول - سرنخ :

«در شهریور سال ۱۳۶۵ دو تن از اتباع کره جنوبی از آقای شنتیا رضایی کارمند وزارت کار به کلاکتری ۵ شکایت کردند. آن دو، نامبرده را متهم کردند که اموال آنها را به سرقت برده و برای خانواده‌شان ایجاد مزاحمت کرده است. آقای رضایی در بازجویی اولیه به موارد متعددی از رشوه‌خواری و مفاسد اخلاقی اعتراف کرد... ارتباطات گسترده‌ی نامبرده با خارجیان مورد سوءظن بخش ضدجاسوسی وزارت اطلاعات قرار گرفت... وقتی از وی سوال می‌شود که سلاح را از کجا آورده آدرس منزلی را در خیابان یوسف‌آباد ارائه می‌دهد... مشخص می‌گردد که منزل متعلق به نهضت‌های آزادی بخش است که زیر نظر مهدی هاشمی فعالیت می‌کند...» (خاطرات سیاسی ری شهری ص ۱۴۵)، «مدیر کل ضدجاسوسی خبر داد: شب گذشته در زنجیره‌ی فعالیت‌های ضدجاسوسی و در پیگیری یک سوژه به خانه‌ای برخورد کردیم. در این خانه ما با مواردی همچون وسایل جعل اسناد، مواد منفجره، اسناد محرمانه، سلاح و مهمات و ... مواجه شدیم. در بررسی‌های مقدماتی معلوم شده است مهدی هاشمی با این خانه مرتبط است.» (خاطرات سیاسی ری شهری ص ۲۵)

«اولین جلسه‌ی شورای عالی سپاه با ترکیب جدید در حضور امام تشکیل شد (در سال ۱۳۶۱) ... افراد حاضر خدمت امام معرفی شدند و هر یک از مسئولان واحدها گزارشی از موضوع، شیوه‌ی کار خود و ... ارائه کردند مهدی هاشمی، ضمن گزارش خود به شیوه‌ی صدور انقلاب و ... اشاره کرد. حضرت امام پس از صحبت‌های مهدی هاشمی مطالبی را عنوان فرمودند که عمدتاً رد نظرات او بود. لحن حضرت امام در عدم تأیید و نارضایتی از او به حدی آشکار و صریح بود که سبب تعجب همگان و ناراحتی مهدی هاشمی شد. در بخش پایانی جلسه، چند تن از حاضران، به منظور ارائه گزارشی سری از اوضاع کشور، نزد حضرت امام ماندند حضرت امام فرمودند: «مواظب مهدی هاشمی باشید»... نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌های آقای منتظری و بیت ایشان، موقعیت مستحکمی را برای مهدی هاشمی به وجود آورده بود.» (خاطرات سیاسی ری شهری ص ۲۶)

بخش دوم - مهدی هاشمی در یک نگاه:

مهدی هاشمی در سال ۱۳۲۳ در شهر اصفهان به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در «مدرسه ی جلالی» و بنا به اصرار پدرش، راهی حوزه علمی «جده ی بزرگ» شد. پس از شش سال تحصیل در حوزه علمی اصفهان، به دعوت برادرش هادی (داماد آقای منتظری)، که در قم سکونت داشت رهسپار این شهر شد و تحصیلات خود را در مدرسه حجتیه پی گرفت. مهدی هاشمی در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه توسط ساواک دستگیر شد و پس از سپردن تعهد، از زندان آزاد گردید، ولی در اواخر همین سال مجدداً دستگیر و برای خدمت سربازی به جهرم اعزام شد. در دوره ی سربازی، ساواک وی را از طریق ضد اطلاعات ارتش، به همکاری دعوت کرد و از او تعهد همکاری گرفت و پس از تعهد، وی از جهرم به مرکز منتقل و سمت نویسندگی دادرسی کل ژاندامری به او واگذار شد. مهدی هاشمی در اعترافاتش رابطه ی خود با ساواک را چنین بیان می‌دارد: «... ولی این رابطه ی ضعیف با ساواک تبدیل شد به رابطه با شخصی به نام میرلوحی که بعداً فهمیدم ساواک او را برای ارتباط با من تعیین کرده بود. در اثر ارتباط با میرلوحی با رضوی بازپرس معدوم ساواک رابطه پیدا کردم» (ص ۷۳۱ از پرونده ی مهدی هاشمی)، عملکرد و سخنان انحرافی مهدی هاشمی، همچنین مشخص شدن تعارض بسیاری از سخنان وی با مفاهیم اصلی دینی و اصول تشیع، برخی علما و روحانیون را به مقابله با این جریان فکری واداشت تا جایی که آیت‌... شمس آبادی یکی از علمای اصفهان به دلیل روشنگری و مقابله ی فکری با این جریان منحرف قربانی توطئه آنها شد و به قتل رسید. مهدی هاشمی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ و به دنبال چند فقره قتل، مجدداً دستگیر و روانه ی زندان شد. در تحقیقات دادسرا، وی مجرم اصلی شناخته و به سه بار اعدام محکوم شد. او در فاصله ی صدور حکم اعدام توسط دادگاه و قبل از نقض آن در دیوان عالی کشور، برای مظلوم نمایی و تبرئه ی خود نامه های متعددی خطاب به روحانیون سرشناس و مراجع بین المللی نوشت و چنین وانمود کرد که قتل مرحوم شمس آبادی به دست پهلوی انجام گرفته و رژیم با متهم ساختن او و یارانش، قصد تخریب چهره ی به اصطلاح مبارز و سازش ناپذیر او را دارد. این مکاتبات باعث شد تا امر بر عده‌ای متشبه شود و تعدادی از طلبه‌ها و مبارزان، برای آزادی وی تلاش کنند اما حضرت امام (ره) با بینش عمیق سیاسی خود، متوجه حقیقت مطلب بود و افرادی را که قصد داشتند در تحصنی که برای آزادی مهدی هاشمی در کلیسای سن مری پاریس ترتیب یافته بود، شرکت کنند، نهي کرده و فرمودند: «او قاتل است نه زندانی سیاسی».

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، مهدی هاشمی از زندان آزاد شد و علیرغم اینکه به عنوان یک مجرم و یا لاقبل متهم به قتل شناخته می‌شد، با توجه به شرایط سالهای اول پیروزی انقلاب و در پناه حمایت های آیت‌... منتظری [مهدی هاشمی برادر داماد آقای منتظری بود] توانست تا احراز مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه پاسداران ارتقا یابد. مهدی هاشمی در این مرحله نیز با توجه به افکار و گرایش های خود، با جذب افراد واخورده ی شهرها و روستاهای مختلف، گروهی را با نام گروه ضریب سازماندهی کرد و با استفاده از موقعیت بیت آقای منتظری، با مسئولین نظام به مقابله پرداخت. او سرمایه گذاری و برنامه ریزی وسیعی را در حوزه ی علمی قم بین طلبه‌های جوان آغاز کرد و با بهره گیری از امکاناتی که در این حوزه داشت، عده ای از روشنفکران غربزده و عوامل گروه‌های التقاطی را به حوزه دعوت کرد. این جلسات محمل گسترش کتابهای التقاطی و نیز بحث‌ها و سخنرانی های تفکری خاص بود و این هدف را دنبال می‌کرد که مسیر فقه سنتی و اصیل را در حوزه منحرف نماید. وی همچنین با جعل اسناد، انتشار شبنامه ها و با ایجاد یک شبکه نفوذ در ارگان‌ها و وزارتخانه ها به جمع آوری اسناد و اخبار طبقه بندی شده می‌پرداخت. مهدی هاشمی برای جلوگیری از تأثیرات سخنان صریح و خیرخواهانه ی حضرت امام (ره)، تلاش کرد حجیت این موعظه‌ها را با شایعات موهومی چون کانالیزه شدن امام (ره) و تسلط مسئولین بر مجاری اندیشه و تفکر ایشان مخدوش سازد. وی در روزهای ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ مرداد سال ۱۳۶۶ به اتهام محاربه، فساد، ایجاد رعب و وحشت در بین مردم محاکمه و به اعدام محکوم گردید و سرانجام در تاریخ ۶/۷/۶۶ به دار مجازات سپرده شد. سید مهدی هاشمی در آخرین لحظات زندگی خود می‌گوید: «در اندرون وجودی خود واقف بودم که آقای منتظری چگونه مورد سوء استفاده و حيله‌گری من و عده ای از دوستان قرار گرفته است.» (از جلدی تا رویاری

بخش سوم - پیش الهی امام (ره)

حضرت امام (ره) با فراست و تیزبینی الهی در همان آغاز امر به برنامه‌ی پیچیده‌ی دشمن پی برده و در پیام خود به مجلس خبرگان رهبری فرمودند: «باید بدانید که تبهکاران و جنایت پیشگان، بیش از هر کسی چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی ممکن است - خدای ناخواسته - فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی، نظام را به انحراف بکشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی بزنند. الله الله در تعجیل در تصمیم‌گیری، خصوصاً در امور مهم» (۶۲/۴/۲۳) این امر مهم که امام نسبت به تعجیل در آن اینگونه هشدار می‌دهند همانا موضوع انتخاب آقای منتظری به عنوان قائم مقام رهبری بود. خبرگان در بحث‌های خود آقای منتظری را به قائم مقامی انتخاب نمودند با این شرط که یکسال به او مهلت داده تا بیت خود را از عناصر نفوذی پاک نماید. اما باند مهدی هاشمی، با جریان‌سازیهایی پیچیده و گسترده، پروژه‌ی خود را تا مراحل نهایی پیش برد و با فریب دادن امام جمعه‌ی قزوین، مسئله‌ی قائم مقامی آقای منتظری را که تا آن زمان از سوی خبرگان مطرح نشده بود، از زبان وی علنی ساخت و بدین ترتیب خبرگان و امام را در مقابل عملی انجام شده قرار داد. چگونگی برخورد حضرت امام (ره) با مسئله‌ی قائم مقام رهبری، در عین حال که تلاشی برای خنثی نمودن تأثیر خط نفوذ بر آقای منتظری و اصلاح ایشان بود، مصلحت نظام را نیز در بر می‌گرفت. امام در پیام شفاهی به آقای منتظری در اوایل سال ۱۳۶۵ فرمودند: «من روی شما سرمایه‌گذاری کرده‌ام، شما نباید ضعفی داشته باشید. شما باید اعلامیه بدهید که مهدی هاشمی با من هیچ ارتباطی ندارد و کارهایش مورد تأیید من نیست و رفت و آمد او را به بیت خودتان ممنوع کنید.» (خطرات سیاسی ری شهری ص ۲۸۴)

چند ماه بعد (۱۳۶۵/۷/۱۲) امام در پیام کتبی به آقای منتظری، ایشان را به حفظ حیثیت خود و مشورت با اشخاص صالح آشنا به امور کشور توصیه می‌کند و می‌فرمایند: «من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید». مفاد دلسوزانه و پدرانه‌ی نامه‌ی ۶۵/۷/۱۲ حضرت امام موجب شد تا مطلعین از متن نامه‌ی امام در انتظار گشایشی در کار بسر برند. اما چنین نشد و آقای منتظری هشدار دلسوزانه‌ی حضرت امام (ره) را چنین پاسخ گفت: «... او [مهدی هاشمی] مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت‌تعالی، هم خوش استعداد و هم خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست، فقط بز اخفش نیست و حاضر نیست کور کورانه مهره کسی شود...» (۶۵/۷/۱۷). مهدی هاشمی در برگه‌ی بازجویی خود بیان می‌دارد که آقای منتظری درباره‌ی پیاسخشی به نامه امام چنین گفته: «امام با نامه‌ی خودشان خواب را از چشم من گرفته‌اند، من هم نامه‌ای نوشتم که خواب را از امام بگیرد.» (پرونده‌ی مهدی هاشمی، ص ۲۳) سید احمد آقا نیز در صفحه‌ی ۲۶ از «رنج نامه» صحت این گفته را چنین تأیید می‌نماید: «این مطلب را شما [آقای منتظری] هم به من گفتید که من هم نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم.» روند واگرایی آقای منتظری به خصوص پس از اعدام مهدی هاشمی در ۶۶/۷/۶، ادامه یافت و در سخنرانی‌ها و مواضع ایشان نسبت به امور مختلف از جمله دفاع مقدس ظهور و بروز یافت و بعضاً موضعگیری حضرت امام (ره) را به دنبال داشت. بالاخره فرجام کار به آنجا رسید که حضرت امام (ره) طی نامه‌ای به تاریخ ۶۸/۱/۶ که خطاب به آقای منتظری نوشته بودند، خبر عزل نامبرده از قائم مقامی را به وی ابلاغ فرمودند. امام در پی آن بودند که این نامه را برای پخش به رسانه‌های عمومی بفرستند ولی با اصرار و خواهش تندی چند از مسئولین رده بالای مملکت و حتی التماس و گریه‌ی آقای هاشمی رفسنجانی از پخش عمومی آن منصرف گردیدند. این همان نامه‌ای است که آقای منتظری در نامه‌ی خود به محضر مبارک امام (ره) با عبارت «مرقومه‌ی شریف مورخ ۶۸/۱/۶ واصل شد.» از آن یاد کرده است، اما بخش‌هایی از نامه‌ی ۶۸/۱/۶ حضرت امام (ره) بدین شرح بود: «جناب آقای منتظری با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند... از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز و مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین بسپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید... از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید... نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد... والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم

ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید و اگر اینگونه کارهایتان را ادامه دهید، مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم. و... قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندارم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم... از خدا می خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد...» یک روز بعد یعنی هفتم فروردین ماه ۶۸ آقای منتظری نامه ای در پاسخ به نامه ی امام نگاشت و ضمن اعلام اطاعت از دستور امام، عدم آمادگی خود را برای قائم مقامی ابراز داشت.

فردای آن روز (۶۸/۱/۸) امام در پاسخ به نامه ی آقای منتظری چنین نگاشت: «... همان طور که نوشته اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می خواهد و به همین جهت، هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم. ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی خواستم در محدوده ی قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقام رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می نمایم....»

۲۰ روز بعد از عزل آقای منتظری، امام (ره) در نامه ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی تأکید کردند که عزل آقای منتظری از قائم مقامی رهبری دعوتاً و یکباره صورت نپذیرفته بلکه این اقدام پس از سال ها خون دل خوردن و تلاش بی وقفه و پیگیر حضرت امام (ره) در آن نامه چنین می نویسند: «پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه ها و پیغام ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدینجا ختم نگردد، ولی متأسفانه موفق نشد. از طرفی دیگر وظیفه شرعی اقتضا می کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرید، لذا با دلی پرخون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم.»

طراحان پروژه ی نفوذ و استحاله ی نظام که تحقق آن را از طریق قائم مقامی آقای منتظری امری قطعی می دانستند و هرگز احتمال نمی دادند که روزی امام (ره) او را عزل نمایند، دچار غافلگیری و انفعال شدند و با به هم خوردن محاسباتشان مجبور شدند که راه حل دیگری برای به شکست کشاندن انقلاب اسلامی جستجو نمایند.

و سرانجام رنج های بی حسابی که قلب امام را پاره پاره و سینه اش را کباب کرده بود در ۶۸ / ۳ / ۱۴ به سر آمد و روح خدا و قلب پندیده ی امت با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امید وار به لقاء... پیوست.

پیوست ۱ - ترور ۶ تیر

روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۳۶۰/۴/۷

« حجت الاسلام و المسلمین « سید علی خامنه ای » امام جمعه تهران و نماینده امام در شورایی عالی دفاع که به منظور ایراد سخنرانی و پاسخگویی به سوالات مردم به مسجد ابوذر واقع در خیابان قزوین رفته بود، حدود ساعت ۱۲ دیروز در حین پاسخگویی به سوالات مردم بر اثر انفجار یک دستگاه ضبط صوت که درون آن بمب کار گذاشته شده بود و در مقابل وی قرار گرفته بود، از ناحیه گردن و کتف به شدت مجروح و دچار خونریزی شد »

محمد جواد قدیری مدرس، از جمله ایدئولوگ ها ی سازمان مجاهدین خلق در قبل از انقلاب بود. که در زندان قصر حضوری پر رنگ داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی قدیری در چرخشی ۱۸۰ درجه، خود را در صف انقلابیون جا زد و تبدیل به یکی از مهره های کلیدی شبکه نفوذ منافقین گردید. عزت شاهی از مبارزان قدیمی در خاطرات خود درباره چگونگی رفتار او جهت جلب اعتماد مسئولین می گوید: «بعد از انقلاب و بعد از این درگیری ها من روزی رفته بودم بیمارستان سوم شعبان تا خون بدهم. جواد قدیری را دیدم، گفت می خواهم بروم دانشگاه. گفتم من هم با تو می آیم. ترک موتور گازی اش نشستم و در راه به جواد گفتم الان چه کار می کنی گفت من دیگر با آنها نیستم و با دکتر پیمان و در جاما هستم. من از پشت زدم توی سرش و گفتم اگر قرار باشد دنبال این حرف ها بروی، به دنبال مسعود بروی که بهتر است. جواد خندید. بعد که قضایای کودتای نوژه پیش آمد - من خبر نداشتم - معلوم شد که ایشان در دادرسی ارتش نفوذ کرده بود. محمد رضوی از بچه های مجاهدین انقلاب و در دادستانی ارتش بود. خلاصه من یک روز در کمیته بودم که دیدم جواد آمده به دنبال یک سری مدارک. چون یک سری از مدارک کودتای نوژه در کمیته بود. گفت که این مدارک را بده به من ببرم. من گفتم تو می دانی که من اگر چهارتا گوسفند هم داشته باشم به تو نمی دهم بجرانی، حالا تو می خواهی مدارک کودتا را از من بگیری. محمد رضوی - که الان هم زنده است - چند دقیقه بعد تلفن زد و گفت مدارک را بده بیاورد. مخالفت کردم. کشمیری هم در دادستانی بود. اینها پرونده های کودتای نوژه را کپی می گرفتند و شب ها آنها را با مجاهدین بیرون می بردند و همه چیز دست آنها بود. من گفتم اینها مشکوک هستند. در آخر هم رضوی پذیرفت که اینها مشکوک هستند، ولی گفت بالاخره باید اینها را جذب کنیم و دفع نکنیم. من گفتم اینها اصلاً طرز فکرشان درست نمی شود. رضوی گفت چون اینها در زندان به توبدی کرده اند و تو را بایکوت کرده اند، نسبت به اینها موضع شخصی داری.

بعد از قضیه ۷ تیر روشن شد که جواد قدیری قبل از آن در جایی گفته بود که همه اینها در این پنج - شش روز فاتحه شان خوانده است و از بین می روند. من تلفن زدم و این موضوع را به خسرو تهرانی گفتم و تأکید کردم که حواستان باشد. تهرانی هم گفت که ما بررسی می کنیم. بعد که قضیه (ترور) آقای خامنه ای پیش آمد، ما به آدرسی که از جواد قدیری داشتیم، رفتیم و دیدیم که آنجا را تخلیه کرده اند، گویا مدتی در منزل محمد عطریانفر در اختفا به سر می برد و و بعد هم شنیدیم که از کشور گریخت و پس از چندی هم [محمد] عطریانفر خواهرش زهره را به صورت غیرقانونی و قاچاق نزد وی فرستاد.»

آخرین باری که نام زهره عطریانفر به عنوان مشارکت در عملیات تروریستی در اینترپل ثبت گردید، مربوط به اصابت خمپاره در تاریخ ۵ فوریه سال ۲۰۰۰ (۱۶ بهمن ۱۳۷۸) به یک چاپخانه و مجتمع مسکونی توسط گروهی ۱۶ نفره بود که نام عطریانفر نیز در میان آنها دیده می شد. در این ترور کور آنها ۵ تن از مردم عادی را کشتند و افراد دیگری را مجروح نمودند.

پیوست ۲ - پرونده ناتمام یک انفجار

پرونده انفجار دفتر نخست وزیری، با وجود آنکه شهادت چند تن از کارگزاران نظام را در خود دارد و ابعاد فاجعه از نظر کمی قابل مقایسه با انفجار ۷ تیر حزب جمهوری اسلامی نیست اما همواره حساسیت های فراوانی را در خود داشته و ناظران سیاسی کماکان از آن به عنوان یکی از نقاط کور تاریخ انقلاب یاد می کنند.

اگرچه سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بلافاصله پس از این انفجار مسئولیت آن را برعهده گرفت اما حواشی این رویداد، نشان داد، این اعلام، بیشتر به یک اظهار وجود و اعلام قدرت کاذب شبیه بوده تا واقعیت.

مسعود کشمیری عامل انفجار دفتر نخست وزیری که در روزهای آخر حتی تا مقام دبیری شورای عالی امنیت ملی نیز ارتقا یافته بود، پس از این انفجار از کشور گریخت.

ماجرای روز واقعه دفتر نخست وزیری، بارها طی سالهای اخیر دهان به دهان گشته است:

ساعت ۳ بعدازظهر، جلسه شورای امنیت ملی؛ حاضران: محمدعلی رجایی رئیس جمهور، محمد جواد باهنر نخست وزیر، مسعود کشمیری دبیر شورای امنیت بالای میز جلسه نشسته اند. تیمسار وحید دستجردی کنار باهنر و بعد از او اخیانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل نشسته، در کنار وی به ترتیب تیمسار کتیبه، سروردالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست وزیری، کلاهدوز قائم مقام سپاه یک طرف میز بودند و طرف دیگر میز تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترک، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی، و سرهنگ صفاپور فرمانده عملیات ستاد مشترک قرار دارند.

ضبط صوت بزرگ کشمیری که مخصوص ضبط جلسات است، درست نزدیک رجایی و باهنر قرار می گیرد و در اثنای جلسه... کشمیری از ساختمان نخست وزیری و به تبع آن از کشور خارج می شود اما یک گروه نام آشنا در دفتر اطلاعات نخست وزیری، اصرار دارند که کشمیری در جریان انفجار شهید شده و از او فقط خاکستری مانده است!

سرهنگ کتیبه درباره واقعه روی داده در گفتگو با هفته نامه سروش مورخ ۱۳۶۱/۸/۶ می گوید: «جناب سرهنگ «کتیبه» شما که خود در جلسه ۸ شهریور حضور داشتید توضیح بفرمایید که موضوع آن جلسه چه بود و حادثه انفجار چگونه رخ داد؟... من موقع ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده نمودم که آن خائن از خدا بی خبر (کشمیری) در حال ورود به جلسه است... قبل از همه مرحوم «شهید وحید دستجردی» گزارش وقایع هفته شهربانی را عنوان کرد... مرحوم کلاهدوز هم در آن جلسه از طرف سپاه پاسداران حضور داشت ... در همین لحظات که بحث و گفتگو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همین طور که روی صندلی نشسته بودم بی اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصاً پیشانیم بشدت می سوزد... مسئله ای که برای من اهمیت دارد، شدت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، ولیکن پرده های گوش افرادی که آنجا بودند تمام باره شده بود...»

خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری پارس (که بعدها به خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا تغییر نام یافت) اعلام کرد، گروه مجاهدین خلق در انگلستان طی اطلاعیه ای مسئولیت این انفجار را پذیرفته اند. با این حال بهزاد نبوی، در مصاحبه مندرج در کتاب "بیم ها و امیدها" تأکید می کند توجه کنید! منافقین [مجاهدین خلق]، هرگز مسئولیت فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی و انفجار نخست وزیری را که طی آن بسیاری از چهره های شاخص نظام و انقلاب به شهادت رسیدند، به عهده نگرفتند.

اصرار برخی اعضاء دفتر اطلاعات نخست وزیری بر شهادت کشمیری از دیگر نقاط مبهم در این پرونده است به طوریکه روابط عمومی نخست وزیری در اطلاعیه ای با تأکید بر اینکه پیکر سومی که توسط مردم تشییع شده متعلق به کشمیری نبوده بلکه جسد سید عبدالحسین دقتریان مدیرکل مالی اداری نخست وزیری بوده است، افزود: بر اساس همین گزارش پیکر «شهید مسعود کشمیری» در واقعه انفجار متلاشی شده بود، که قسمتهای بدست آمده نیز همراه سه شهید دیگر به خاک سپرده شده است!

نویسنده کتاب شنود اشباح پس از اشاره به این اطلاعیه، چنین می نویسد: «در این اطلاعیه رسمی که سندی غیرقابل انکار می باشد، به دروغ نه تنها «مسعود کشمیری» به عنوان شهید اعلام می گردد، بلکه پس از افشای کذب بودن، بر دفن قسمتهای بدست آمده از جسد وی! به همراه سه شهید دیگر تأکید می گردد... نکته عجیب دیگر اینکه مطابق قسمت اول اطلاعیه: «شهید دفتریان» در اثر خفگی شهید شده و نه سوختگی. پس پیکر او از ابتدا قابل تشخیص هویت بوده، پس چگونه او را با «مسعود کشمیری» اشتباه گرفته بودند؟ و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون»

همسر شهید دفتریان نیز در گفتگو با همان شماره هفته نامه سروش می گوید: «این قدر می دانم که ساعت حدود هشت و چند دقیقه ای بود که نام «کشمیری» را به عنوان سومین شهید نام بردند حتی تا ساعت ۲ آنروز هم نام «دفتریان» به عنوان شهید اعلام نشد و فردا بعد از ظهر ساعت ۲ نام «دفتریان» را اعلام کردند. معلوم شد که به هر حال شهید اول و دوم و سوم هم «کشمیری» و چهارم شهید «دفتریان» ولی چون سه جنازه بیشتر حمل نشد یکی جنازه «شهید رجایی» و یکی جنازه «شهید باهنر» که سوخته بودند و غسل نمی خواستند ولی جنازه ما تا رفت، شسته شد و دفن کردیم حدود سه بعد از ظهر شد و فردای آن روز که من و خانم «باهنر» و خانم «رجایی» که قرار گذاشتیم با هم صبح به بهشت زهرا برویم در آنجا متوجه شدم که بعد از جنازه «دفتریان» جنازه «کشمیری» دفن شده که این برای من سؤال شد که دو تا جنازه که سوخته بود کنار هم دفن شده بود. مگر گفتند که کشمیری هم سوخته بود خوب این هم باید سریع دفن می شده. چطور شد که دو تا جنازه سوخته کنار هم بعد از آن جنازه ای که سوخته نشده و بعد از آن یک خستی زده اند و نوشته اند «کشمیری» به هر حال این سؤال برای ما بود...»

هاشمی رفسنجانی در کتاب عبور از بحران درباره این ماجرا می نویسد: «دوشنبه ۹ شهریور [۱۳۶۰]... جنازه ها را به سالن مجلس آوردند، مشاهد کردم. سخت سوخته بودند. آقایان «باهنر» و «رجایی» را فقط از داندانهای طلای جلو دهان و آسیابشان، می شد تشخیص داد. علامت دیگری نمانده بود. مقداری گوشت [؟!] هم در کیسه نایلونی [جمع] کرده بودند؛ به عنوان فرد دیگری به نام «مسعود کشمیری» منشی جلسه»

سید رضا زواره ای نماینده وقت مجلس شورای اسلامی در سؤالی از وزیر دادگستری وقت، می پرسد: «هیچ گاه ندیدیم، که به صورت سؤال در رسانه ها، چه روزنامه ها و چه رادیو و تلویزیون مطرح بشود، که مثلاً انفجار حزب جمهوری اسلامی، نتیجه تعقیبش به کجا انجامید؟ مسئله نخست وزیری به کجا انجامید؟ آنچه در این قضیه جلب توجه می کند، این است که این عوامل نفوذی یک شبکه بهم پیوسته ای هستند که عواملشان را به راحتی در جاهای حساس نفوذ می دهند.»

جمع کردن مقداری خاکستر در یک کیسه نایلون به عنوان جسد کشمیری، ورود شیون کتان یک زن به عنوان همسر شهید با فریادهای مسعود مسعود، تشییع یا شکوه تابوت منتسب به کشمیری با شعار "کشمیری چی شد؟ کشته شد!" به روی دست مردم و خلاصه اغفال مسئولین توسط یک باند محفلی در اطلاعات نخست وزیری در حالی صورت می گرفت که مسعود کشمیری برای خروج از کشور نیاز به فرصت و عدم حساسیت بود و یقیناً بر روی یک فرد کشته شده و بیجان کمترین حساسیتی وجود ندارد! آیت الله امامی کاشانی نیز، همچون بسیاری دیگر، پرونده انفجار دفتر نخست وزیری را مبهم می پندارد.

امام جمعه موقت تهران در خاطراتی که در ماهنامه شاهد یاران به چاپ رسید، می گوید: «این سوال پیوسته مطرح خواهد بود که عوامل نفوذی چگونه توانستند تا این سطح رسوخ کنند... اندکی دقت نشان می دهد که وسعت اقدامات این گروه تا بدان پایه است که از عامل واقعی جنایت دفتر نخست وزیری، شهید! می سازد. بسیار ساده لوحانه است اگر گمان کنیم این اشتباه سهوا پدید آمده که تکه هایی را که به عنوان تکه های بدن کشمیری در یک کیسه پلاستیکی جمع شده با عنوان شهید کشمیری! مطرح شود، ولی جسد سالم برادر شهیدمان، دفتریان تا ۴۸ ساعت به عنوان یکی از شهدای حادثه، اعلام نشود.»

زواره ای در بخش دیگری از سؤال خود بر نکته مهمی انگشت می گذارد. سازمانهای جاسوسی امریکا که مقدمات ارتقاء کشمیری تا این حد را فراهم کرده اند، نفوذیهای به مراتب قویتری در دستگاهها دارند که حاضرند این مهره کارآمد را قربانی کنند. نویسنده کتاب شنود اشباح اما در گفتگو با منبعی که از آن با عنوان منبع (ص) یاد می کند، ناگفته های بیشتری از چگونگی پخش خبر جعلی شهادت کشمیری را بازگو می نماید:

«از مصاحبه محقق با «منبع (ص)» - بحث شهید سازی از «کشمیری» خبیث... بین بعد از انفجار هیچ نشانه ای از مجروح شدن یا کشته شدن «کشمیری» نبود... آقای «بهزاد باستانی» که معاون و رئیس دفتر «بهزاد نبوی» بود، «محمد سازگارا» معاون سیاسی

اجتماعی «بهزاد نبوی»، «علی اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «محمد رضوی» بودند که به نحوی هسته اولیه بخش خبر شهادت «کشمیری» ملعون به حساب می آمدند... (ص ۵۹۵)

باز بین همین جمع پنج تایی هم «سازگارا» و «باستانی» به نظرم توی روابط عمومی [نخست وزیر]، روی این قصه که «کشمیری» کاملاً سوخته و هیچ چیزی جز خاکستر ازش نمانده، خیلی محکم مانور کرده بودند... رئیس روابط عمومی نخست وزیر یکی بود به نام «محمد دوانی» که خبر صددرصد کذب شهید شدن «مسعود کشمیری» را به رادیو می دهد، که اعلام می شود به عنوان شهید «کشمیری» ...

سوال) خود آقای «بهزاد نبوی» توی آن بحبوحه انفجار کجا بود؟

[«منبع (ص):»]... تقریباً همزمان با آتش سوزی ساختمان، «بهزاد نبوی» به سمت مجلس رفته بود و خودش را به رئیس مجلس رسانده بود. درست همون لحظه همه از مجلس برای کمک به جهت برعکس می رفتند... اگر روال ظاهری قضایا انجام می شد و تابوت جنازه خیالی «کشمیری» باز نمی شد، الان یک تابوت خالی در کنار قبر «شهید رجایی» و «باهر» وجود داشت، به نام «شهید مسعود کشمیری».

س) در بحث تابوت و جنازه درست شده «کشمیری»، عوامل آن دقیقاً چه کسانی بودند؟ [«منبع (ص):»] «علی اکبر تهرانی»، «محمد محسن سازگارا»، «نادر قوچکانلو» و «سیف الله ابراهیمی»، بدون کوچکترین دلیل از مجروحیت یا قتل «کشمیری» از خاکسترهای محل انفجار، یک جنازه ساختگی که داخل پلاستیکی ریخته شده بود، را به اسم بقایای پیکر مطهر «شهید کشمیری» همراه با جنازه های واقعی «شهید رجایی» و «شهید باهنر» به مراسم تشییع، برای دفن به بهشت زهرا فرستادند... البته این تیم هماهنگ کننده تشییع جنازه، صبح روز تشییع جنازه ها یعنی نهم [شهریور] توسط «بهزاد نبوی» در نخست وزیری تشکیل شده بود...

س) در بحث دفن توی بهشت زهرا چه شد؟

[«منبع (ص):»] حالا چون جلوی مجلس کار برای اونها از حالت پیش بینی شده خارج شده بود؛ در بهشت زهرا هم دچار مشکل شد. یعنی دفن جنازه ساختگی، غیرقانونی انجام می شود. نظریه پزشکی قانونی، جواز دفن و مراحل اداری و کارهای دفتری در بهشت زهرا برای «کشمیری» انجام نشد. در حالیکه همه این تشریفات برای «شهید رجایی» و «شهید باهنر» انجام شد... که همان موقع نماینده سپاه [پاسداران انقلاب اسلامی] در پزشکی قانونی به مسئولین بهشت زهرا در مورد اجازه دفن برای «کشمیری» شدیداً اعتراض کرده بوده ...

س) او که بود؟

[«منبع (ص):»] اسمش «تاجیک» بود. اسم کوچکش یادم نیست. ولی فامیلی اش «تاجیک» بود... در زمینه دفن جنازه ها هم مهندس «صنیع پور» بود، قائم مقام «بهزاد نبوی». «سازگارا» بود و «علی اکبر تهرانی» که جالبه دائماً با «بهزاد نبوی» در تماس بودند... بعد از اینکه تدفین صورت گرفت، «بهزاد نبوی» یک عده ای را دعوت کرد که به اصطلاح تیم تحقیق و بررسی انفجار نخست وزیری باشند که خودش هم آن را سرپرستی می کرد. دسته اول آنها «خسرو تهرانی»، «محمد رضوی»، «علی اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «سعید حجاریان» بودند. دسته دوم هم سرهنگ «حجاری» رئیس شهربانی و چند نفر از آگاهی و یک نفر از سپاه بود، که البته همه کارها با دسته اول پیگیری شد و دسته دوم بیشتر جنبه تشریفاتی داشت... نکته عجیب هم وجود داشت که یک زنی به عنوان همسر «شهید کشمیری» در مراسم ختم شهدا شرکت داده شده بود، در صورتی که زن «کشمیری» با بچه هایش فراری بودند... خانواده کشمیری را هم به عنوان خانواده شهید در مدرسه عالی «شهید مطهری» آورده بودند [!]. دسته اول بدون مجوز دادستانی، منزل «کشمیری» را تفتیش می کنند و اسناد و مدارکی را غیرقانونی ضبط می کنند که ظاهراً سر از کمیته اداره دوم در آورده بود. گویا در مورد سوابق کار «کشمیری» توی اداره دوم و نیروی هوایی بود که بعداً هم روی این اسناد با بازپرسی ویژه، کس و قوس شد... در حقیقت همین تفتیش غیرمجاز باعث شد که دادستان کل کشور، بازپرس ویژه ای را جهت بررسی انفجار نخست وزیری مأمور بکند. این بازپرس ویژه دسته تحقیق اول را منحل اعلام کرد که «بهزاد نبوی» شدیداً مخالفت کرد. بعداً همین بازپرسی ویژه دادستان کل، بعضی از افراد دسته اول را دستگیر و ممنوع الملاقات کرد... نکته ای که وجود داشت، این بود که در

حقیقت آقای «بهزاد نبوی» رسیدگی به موضوع را به دوستان صمیمی و همکارهای خود «مسعود کشمیری» سپرده بود، که ظاهراً همین‌ها بعدها گفتند که «سازگارا» از طرف «بهزاد» مسائل پزشکی قانونی را داشته پیگیری می‌کرده و برای بررسی و تشخیص نوع بمب هم باز به دعوت «بهزاد نبوی» عده‌ای از مراکز مختلف آمده بودند، که با نظر خود او هماهنگ بودند ... (س) چرا منزل «کشمیری» بدون هماهنگی دادستانی تفتیش شده بود؟

[منبع (ص):] «خب این را برو از آقای «بهزاد نبوی» بپرس. بگو فلانی [نام منبع] پرسید هم «کشمیری» هم «جواد قدیری» خانه‌هایشان به دستور شما که صلاحیت قضایی انجام چنین کاری نداشتی، تفتیش شده. چرا؟ (ص ۵۹۹-۵۹۵)» (جواد قدیری شوهرخواهر محمد عطریانفر است که با فرار از ایران به گروهک منافقین پیوست)

سیدرضا زواره ای در ادامه سؤال خود از وزیر وقت دادگستری که در صورتجلسه ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی منعکس است، سؤالی کلیدی درباره چگونگی ورود کشمیری به نخست وزیری مطرح می‌سازد:

«کشمیری» چه کسی است؟ «کشمیری» قبل از انقلاب، مدیر عامل یک شرکت انگلیسی است و رفت و آمدهای مشکوکی در جزایرخلیج [فارس] دارد. مدارکی که از خانه‌اش به دست آمد، خانواده‌ای بی‌قید و بی‌بند و بار دارد... ایشان از طریق دادستانی کل انقلاب در ابتدای انقلاب به اداره دوم ارتش معرفی می‌شود و می‌رود، در آنجا مشغول کار می‌شود. یعنی یک مرکز حساس و مرکز اسرار مهم مملکت. از اداره دوم به نیروی هوایی... این چه شبکه‌ای است که این قدر نفوذ دارد و این را این قدر رشدش می‌دهد؟ مسائلی که در همین چند روزه، برادرانی از نیروی هوایی در مورد اقدامات «کشمیری» می‌گفتند، درخور توجه است... شخصی به نام ستوان یکم «هرمز یعقوبی» می‌رود، از کنار خیابان، یقه‌اش را می‌گیرد، می‌آورد کیفش را می‌گیرند باز می‌کنند. می‌بینند یک مقدار اسناد سری درون کیفش است و دارد می‌برد... باز بچه‌های نیروی هوایی می‌گفتند: که یک کامیون اسناد سری تحت عنوان کاغذ باطله از نیروی هوایی به وسیله «کشمیری» خارج می‌شود... مطلب دیگر آقای «کشمیری»، به عنوان سرپرست کمیته خشتی سازی کودتای نوزده تمام جریانات کودتای نوزده را در دست می‌گیرد و یک عاملی که قرائن نشان می‌دهد به احتمال زیاد عضویت (سی.آی.ا) را دارد، تمام سرنخهای اصلی (س-آی-ا) را در این کودتای خائنه کور می‌کند و قطع می‌کند و بعد چطور می‌شود؟ چه شبکه قوی هست که این را می‌آورد در نخست‌وزیری؟ بعد از این همه مسائل...؟ سوال اینجاست که چه کسی صلاحیت «کشمیری» را برای ورود به نخست‌وزیری تأیید کرد و چگونه او را آوردند در نخست‌وزیری؟... بعد از آنکه «کشمیری» خانه تکانی کرده و همه اسنادش را برده، درست برای ساعت ۳ که نخست‌وزیری منفجر می‌شود، یک ماشینی می‌آید در خانه‌اش و زن و بچه‌هایش را برمی‌دارد و می‌برد... (ص ۶۱۰-۶۰۸)

کشمیری در جلسه روز واقعه در مکانی که برای استقرار خسرو تهرانی معاون وقت اطلاعات نخست وزیری بوده، می‌نشیند و در حین جلسه برخاسته برای رئیس جمهور جای می‌ریزد و پس از گفتگویی کوتاه با تهرانی از جلسه خارج می‌شود. ارسال این پرونده به دادگستری و جلوگیری از رسیدگی به آن توسط سید اسدالله لاجوردی در حالیکه پرونده های مرتبط با منافقین همگی در اختیار وی به عنوان دادستان انقلاب تهران قرار می‌گرفته، از دیگر نقاط مبهم این پرونده است.

حجت الاسلام روح الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سخنرانی ۱۳۷۹/۶/۱۰ خود در این زمینه می‌گوید: «اینها چنان تظاهر به خط «امامی» می‌کردند که خط «امام» را در انحصار خودشان قرار داده بودند و گفتند که فقط ما در خط «امام» هستیم... اولین خیانتی که کردند شهادت مرحوم «شهید رجایی» و «شهید باهنر» بود، آنها اطلاعات نخست‌وزیری را داشتند و می‌دانستند «کشمیری» منافق است. با او سابقه‌دار و هم بند بودند. او را آوردند در نخست‌وزیری و به پستهای بالا ارتقاء دادند... بلافاصله آمدند، یک جنازه برای «کشمیری» درست کردند... وقتی با اعتراض و آگاهی دیگران روبرو شدند، آمدند این شعار را ترند خودشان قرار دادند که بله ما می‌دانستیم، می‌خواستیم منافقین «کشمیری» را خارج نکنند، تا دستگیرش کنیم! تنها کسی که به این مسئله پی برد و رحمت خدا بر او باد، مرحوم «شهید لاجوردی» بود. پرونده‌ای تشکیل داد، عده‌ای از اینها را دستگیر کرد. یک نفر به نام «تقی محمدی» کاردار ایران در افغانستان بود. دستگیر شد. آمد تا شروع کرد به پرده برداشتن از مسائل، یک روز بعد جنازه او را کف سلول دیدند! نفوذ داشتند! [-] یکی از همین منافقین به نام «قدیری» در اوین بود [-] او «تقی محمدی» را کشتند و نگذاشتند پرونده «کشمیری» پیگیری شود».

تقی محمدی عضو دفتر اطلاعات نخست وزیری همان فردیست که رسانه های بیگانه بلافاصله پس از انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری با انتشار عکس او مدعی شدند، احمدی نژاد در گروگانگیری سفارت امریکا حضور داشته است. سعید حجاریان از اعضاء وقت اطلاعات نخست وزیری اما با رد این اظهارات تأکید کرد، عکس مورد نظر مربوط به تقی محمدی است که در زندان خودکشی کرد. حجاریان از ارتباط نزدیکی با محمدی برخوردار بوده است.

تقی محمدی پس از انفجار دفتر نخست وزیری به سفارت ایران در افغانستان رفته و به عنوان کاردار سفارت منصوب می شود با این حال، تقی محمدی درحالی از سوی لاجوردی به تهران فراخوانده می شود که گمان می رود، وی اطلاعات مناسبی درخصوص نقاط مبهم این پرونده ناتمام در اختیار دارد اما پس از آنکه وی حاضر به همکاری می شود، ادعا می شود با کمربند خود را حلق آویز کرده است.

بهزاد نبوی که همواره اتهام ارتباط سازمان مجاهدین انقلاب با انفجار نخست وزیری را رد کرده است، در گفتگویی با روزنامه دوران امروز 21/2/1379 در این خصوص می گوید: «این خیلی جالب است. بحث انفجار نخست وزیری را در مرحله اول به بنده منتسب کردند و در مرحله بعد نیز خواستند سازمان [مجاهدین انقلاب] را به همراه من در پرونده، شریک و ذینفع کنند... تا خیلی جاها هم پیش رفتند. علیرغم اینکه «امام رحمةالله علیه» در سال ۱۳۶۴ و یا ۱۳۶۵ بر اساس گزارش رئیس قوه قضائیه وقت، آقای «موسوی اردبیلی»، دادستان کل کشور [آقای «موسوی خوئینی‌ها»] و دادستان انقلاب اسلامی، آقای «رئیسی» که در یک جلسه، هر سه به حضور «امام (ره)» رسیدند. در آنجا گزارش پرونده را پس از بازجویی‌های مفصل از تمام افرادی که در این زمینه متهم بودند، انجام داده بودند. گزارش نتایج را به ایشان ارائه دادند. ایشان دستور محتومه شدن پرونده را به دلیل عدم وقوع بزه صادر کردند و حتی دستور دادند کسانی که در این پرونده سازی شرکت داشته‌اند، تحت پیگرد قرار بگیرند؛ تا اینکه معلوم شود، این افراد از کجا آمده‌اند و چرا علیه خدمتگزاران انقلاب و نظام، پرونده‌سازی می‌کنند، که البته این کار هرگز انجام نشد»...

ادعای کذب بهزاد نبوی درباره محتومه شدن این پرونده از سوی امام (ره) و اشتیاق وی به این مسئله در حالی صورت می گیرد که این پرونده هیچ گاه محتومه نشد و تنها با اصرار برخی مسئولان قضایی وقت از جمله محمد موسوی خوئینی‌ها (که از قبل از انقلاب ارتباط نزدیکی با حلقه نازی آبادیها داشت)، به دلیل شرایط ویژه کشور، جنگ و لزوم حفظ انسجام، مسکوت ماند.

هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۳ خود که اخیراً منتشر شده است، می نویسد: «دو سه نفر از بازپرسان زندان اوین آمدند. برای تعقیب پرونده انفجار نخست وزیری، پیشنهاد دستگیری بعضی از مسئولان معروف را داشتند. قبلاً هم از امام اجازه خواسته اند. امام آن را به شیخ یوسف صانعی دادستان کل کشور ارجاع داده اند؛ ضررهای احتمالی را تذکر دادم.» در پاورقی همین بخش آمده است: «در پرونده انفجار نخست وزیری و شهادت دکتر باهنر و محمد علی رجائی، افراد مختلفی متهم شدند. از جمله آقای علی تهرانی یکی از کارکنان نخست وزیری به علت اینکه معرف مسعود کشمیری -عامل بمب گذاری- بوده و با وی رفاقت داشته، دستگیر شد. بعد از دستگیری علی تهرانی، پای افراد دیگری مانند مهندس بهزاد نبوی -وزیر صنایع سنگین-، خسرو قنبری تهرانی -رئیس اداره اطلاعات نخست وزیری- و چند نفر دیگر به میان آمد. به این پرونده رسیدگی کامل نشد و به دستور امام خمینی، پیگیری اتهامات متهمان پرونده، متوقف گردید».

نزدیکان شهید سید اسدالله لاجوردی تأکید دارند که وی در روزهای منتهی به شهادت در تب و تاب به جریان انداختن دوباره پرونده ای بوده که روزی به دلیل شرایط ویژه کشور، متوقف شده بود. پرونده ای ناتمام که در حالتی تعجب برانگیز با گذشت بیش از ۲۶ سال کماکان مسکوت مانده و در آستانه ۸ شهریور در کنار اطلاعات و تصاویر کلیشه ای، غریبی درباره آن برنمی خیزد.

پس از شهادت لاجوردی، روزنامه های نزدیک به سازمان مجاهدین انقلاب از به کار بردن لفظ شهید برای وی خودداری کردند. «خدایا! تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف، خطر منافقان انقلاب را، همان‌ها که نقاط سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده است و همان‌ها که ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان، دستمال ابریشمی بزرگی به بزرگی مجمع الاضداد را به دست گرفته‌اند و همان‌ها که رجایی و باهنر را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند... به مسوولان گوشزد کرده‌ام، ولی نمی‌دانم چرا...» (بخشی از وصیتنامه شهید لاجوردی)

پیوست ۳ - نگاهی به فراز و فرود رهایی متهمین انفجار نخست وزیری از مجازات

یکی از اصلی ترین و جنجالی ترین تلاش ها برای تبریئه منافقین در پرونده ۸ شهریور رخ داد. اولین گام ها برای رهایی بخشیدن متهمین درست از لحظات انفجار آغاز شد که شایعه شهید شدن کشمیری به جریان افتاد.

این شایعات ساعت ۶ صبح فردای حادثه صورت رسمی به خود یافت. پس از جلسه محرمانه ای که میان بهزاد نبوی، سعید حجاریان، خسرو تهرانی و مصطفی قنادها برقرار می شود، اطلاعیه ای تنظیم و توسط محسن سازگارا معاون سیاسی اجتماعی بهزاد نبوی به صدا و سیما جهت اعلام ارسال می گردد، در این اطلاعیه که ساعت ۸ صبح از رادیو پخش می شود، "شهادت کشمیری" رسماً اعلام می گردد. در جلسه مذکور صرفاً در خصوص کشمیری مذاکره می گردد و درباره دیگر اشخاص حادثه سخنی به میان نمی آید؛ این در حالی است که در لحظه تنظیم این اطلاعیه علم کامل بر نبودن جنازه در محل حادثه، پزشکی قانونی و بیمارستانهای تهران حاصل گردیده بوده است و همچنین سرتیپ شرفخواه و سرهنگ وصالی بر خروج کشمیری لحظاتی قبل از حادثه شهادت داده بودند. افراد دیگری نیز بر این موضوع صحنه گذاشته بودند. به عنوان نمونه جلال طالبی از خروج کشمیری لحظاتی قبل از انفجار از در نخست وزیری خبر داده بود که به دنبال آن از نگهبانان و مستخدمین نیز تحقیق گشته و اطمینان حاصل می گردد. از سوی دیگر خودروی کشمیری که صبح روز حادثه دیده شده بود، در محل خود نبوده و خانواده وی نیز از منزل وی خارج شده بودند.

با این وجود برخی از اعضای نخست وزیری اقدام به شایعه شهادت کشمیری نموده بودند. یکی از اتهامات اصلی خسرو تهرانی که به دنبال آن دستگیر و زندانی شد نیز از همین نقطه آغاز شد. او که دبیر شورای امنیت بوده است (و با کمال تعجب تا اندکی قبل کشمیری دبیر جلسه معرفی می گشته است) جدا از تمام نقشی که در نفوذ دادن کشمیری به صورت پلکانی و رسید به قائم مقامی خودش داشته و او را به عنوان منشی به جلسه مذکور دعوت نموده است؛ روز ۹ شهریور ماه به عنوان یکی از معدود شاهدان حادثه که زنده مانده و بیهوش نیز نگشته است، شهادت می دهد که کشمیری در جلسه حضور داشته است و اطلاعات متناقض او با برخی دیگر از حضار، به دلیل جایگاه وی در اطلاعات نخست وزیری بیشتر مورد اعتنا قرار می گیرد.

دومین اقدام برای شهید جلوه دادن کشمیری جسد سازی برای وی بوده است تا اصلی ترین ابهام در این خصوص مرتفع گردد. در این راستا افرادی همچون علی اکبر تهرانی، محسن سازگارا و نادر قوچکانلو به دلیل تلاش برای جسد سازی متهم بودند که با تهیه مقدماتی از قبیل تابوت و جمع آوری خاکستر از محل حادثه، در ابتدا تلاش می کنند آنرا به عنوان پیکر شهید رجایی جا زده و پیکر آن شهید عزیز را به عنوان جسد کشمیری اعلام نمایند که با اعتراض برخی دوستان شهید و خانواده وی که در بیمارستان انقلاب اقدام به شناسایی پیکر شهید رجایی کرده بودند، خاکستر را به عنوان پیکر کشمیری اعلام می نمایند و به مقابل مجلس برده و تشییع می کنند. این توطئه با اعتراض افرادی همچون دکتر زرگر نماینده وقت مجلس آشکار می گردد که اعلام می دارد حتی با سوختن بدن به مدت ۲۴ ساعت در آتش برخی استخوانها همچون جمجمه بر جای خواهند ماند و نمی تواند از جسدی تنها خاکستر مانده باشد آن هم در شرایطی که پیکر شهیدان باهنر و رجایی تقریباً سالم است. البته آقای هاشمی رفسنجانی از کیسه ای سخن می گوید که مقداری گوشت در آن ریخته بودند و به عنوان جنازه به او معرفی نموده بودند.

همزمان با تشییع جنازه افرادی همچون علی اکبر تهرانی و سازگارا به بهشت زهرا رفته و برای هماهنگی دفن جسد کشمیری تلاش می کنند. در حالی که تمام مراحل قانونی همچون شناسایی اجساد، معاینه، اعلام نظر پزشکی قانونی و صدور مجوز دفن درباره شهیدان رجایی، باهنر و دفتریان به صورت کامل انجام گرفته است، هیچیک از این مراحل درباره کشمیری طی نمی گردد. جالب آنکه در حالیکه نسبت به جنازه ساختگی کشمیری تا این حد احساسات عمومی برانگیخته می شود، هیچ اقدامی از سوی دفتر نخست وزیری برای تشییع و تدفین شهید دفتریان که مدیرکل امور مالی نخست وزیری بوده است انجام نمی پذیرد.

در ادامه این مسیر، به رغم فرار همسر کشمیری با وی، فردی به عنوان همسر او در مدرسه عالی شهید مطهری حاضر گردیده و به ظاهر سازی می پردازد و حتی با استفاده از اموال بیت المال در راستای تکریم شهید! در منزل کشمیری مراسمی برگزار می نمایند. حتی پس از پر رنگ شدن احتمال فرار کشمیری از ارائه عکس وی به فرودگاه ها و نقاط مرزی کشور خودداری می شود، در حالی که عکس وی در تیراز ۱۵۰۰ عدد از بودجه دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به عنوان شهید چاپ و به صورت محدود پخش می گردد.

پس از اعتراض نماینده سپاه پاسداران در پزشکی قانونی به عدم طی شدن مراحل قانونی درباره جنازه منسوب به کشمیری و محرز گردیدن دروغین بودن آن جنازه، همان تیم چهار نفره که اطلاعاتی شهادت وی را صادر کرده بود (یعنی بهزاد نبوی، سعید حجاریان، خسرو تهرانی و مصطفی قنادها) اقدام به تشکیل کمیته تحقیق کرده و بدون داشتن حکم قضایی اقداماتی توسط آنها انجام می پذیرد؛ همچون قرار دادن شنود برای منزل کشمیری (در حالی که خبر این اقدام به خواهر مسعود کشمیری رسیده بود) و بررسی منزل او با هماهنگی برادر همسرش محمد دلنواز که خود از اعضای منافقین بوده است. اسناد بدست آمده از این منزل که از مراکز مهم بخش اطلاعات سازمان بوده و برای سازمان از اهمیت بالایی برخوردار بوده است، کلاً به کمیته اداره دوم ارتش منتقل می گردد، جایی که قبلاً کشمیری و جواد قدیری نیز در آن فعال بوده اند و احتمال عقلایی برای وجود افراد دیگر مرتبط با آنها در این کمیته غیرقابل انکار است. اما بعدها ادعا می شود از منزل او چیزی بدست نیامده است و هیچ اطلاعاتی از این بازرسی در اختیار پرونده قرار نمی گیرد. این در حالی است که منزل آرایشگر وی محل استقرار مرکزیت بخش اطلاعات سازمان با حضور افرادی همچون "جعفر تهرانی"، "محمد معصومی"، "ابوالفضل دلنواز"، "رضا راتبی"، "مریم نظام الملکی" و "سیمین منتظری" بوده است و در آن زمان منزل وی به دستگاه رمز کننده مجهز بوده که مانع از شنود مکالمات می شده است.

با توجه به ضد انقلابی بودن جرم از ابتدا باید این پرونده توسط دادسرای انقلاب مورد بررسی قرار می گرفته است که با توجه به تیزبینی افرادی همچون شهید لاجوردی که در دادسرای انقلاب مرکز بودند، بی شک مراحل تبرئه دیگر متهمان این پرونده که هنوز همچون کشمیری فرار نکرده بودند، متوقف می گردید. اما بهزاد نبوی با برقراری جلسه ای با شهید ربانی املشی، دادستان کل وقت کشور برقرار نمود و توانست وی را متقاعد کند که این پرونده در دادسرای عمومی به اتفاق گروه بهزاد نبوی رسیدگی گردد. با تعیین بازپرس ویژه ای از طرف دادستان کل پرونده دنبال می گردد اما در اولین مراحل تحقیق گروه نبوی مورد سوء ظن بازپرس ویژه قرار می گیرد و به دستور وی این گروه منحل و بعضی از اعضای آن بازداشت می گردند.

بازپرس ویژه دلایل این تصمیم را مواردی از این قبیل اعلام نموده است: کتمان سوابق نفاق کشمیری توسط گروه مذکور، تردد خسرو تهرانی به زندان به صورت رابطه ای و غیرمجاز و دیدار با متهمین و ارائه خطوط برخورد و توصیه به مقاومت و نبریدن آنها، تهیه طومارهای مختلف و ملاقاتهای دسته جمعی با دادستان کل کشور برای بیگناه جلوه دادن متهمین و عدم ارائه اطلاعاتی که بعدها به دست آنها رسیده است به بازپرس و اقدام خودسرانه آنها، همچون دست یافتن به اطلاعاتی در خصوص ارتباط یکی از متهمین پرونده با منافقین شیراز که بدون اطلاع بازپرس پرونده راساً افرادی از دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به شیراز رفته و پس از اقدامات به ظاهر تحقیقاتی، موضوع را بی اساس اعلام می کنند و هیچ انعکاسی از این اقدام به اطلاع بازپرس نمی رسد.

پس از انحلال کمیته خودساخته اول، برخی افراد آن گروه به مسئولیت هایی فرستاده می شوند تا از مصونیت سیاسی برخوردار شوند، برای نمونه تقی محمدی ابتدا به عنوان مامور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به کویت اعزام می شود و سپس به عنوان کاردار ایران در افغانستان منسوب می شود و مصطفی قنادها نیز به عنوان کاردار ایران در هندوستان اعزام می گردد. سرانجام پس از کشف چنین رد پاهایی و بسیاری از دیگر ابعاد پرونده بازپرس به دلیل ضد انقلابانه بودن جرم، قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را در شهریورماه ۱۳۶۱ به دادسرای انقلاب ارجاع می دهد.

این یکی از بزرگ ترین شکست های تلاش کنندگان در جهت تبرئه متهمین این پرونده بود، زیرا با جدیتی که شهید لاجوردی به کار برد و حمایتی که امام و مرحوم سید احمد خمینی از ایشان می کرد؛ شرایط سختی به تلاش کنندگان برای تبرئه متهمین تحمیل شده بود.

اگرچه بسیاری از متهمین این پرونده بازداشت نشده بودند و اجازه بازداشت آنها داده نمی شد، اما دادستانی انقلاب مرکز با سرعت به پرونده های موجود رسیدگی کرد و با رای دادگاه فردی که مسئولیت حفظ سلاح و مهمات را در منزل کشمیری بر عهده داشت اعدام گردید و سعادت رضانی و محمد دنواز متهمین ردیف دوم و سوم که از نزدیکان کشمیری بودند به ۱۰ و ۱۲ سال حبس محکوم گردیدند.

اما در صدر دومین سری رسیدگی به اتهام ها علی اکبر تهرانی قرار داشت که ارتباطات گسترده ای با برخی از اعضای تیم اول داشت. از این رو همزمان با آماده شدن دادگاه برای محاکمه وی، دوستان و مرتبطان وی جوسازی شدیدی را آغاز نمودند اما در سه جلسه محاکمه وی، ضرورت احضار و تحقیق از برخی دیگر از متهمین که هنوز در سایه بودند محرز گردید. لذا دادگاه با کسب اجازه از شورای عالی قضایی، ادامه محاکمه علی اکبر تهرانی را تا انجام تحقیقات از سایر متهمین و ارسال پرونده نامبردگان به دادگاه و محاکمه دستجمعی آنها متوقف نمود. پس از چندی با محقق نشدن امکان بازجویی از برخی افراد در مظان اتهام که در قدرت بودند همچون سعید حجاربان و بهزاد نبوی، تعدادی از متهمین زیر نظر ریاست دادگاه های انقلاب اسلامی احضار و بازجویی از آنها در شهریور ماه ۱۳۶۳ آغاز گردید. علی رغم مسئولیت و نظارت کامل دادگاه بر بازجویی ها، افراد همسو با متهمین به شدت بر موضوع خطی برخورد شدن با پرونده متمرکز شده و با تبلیغات وسیع کار به جایی رسید که توانستند در مدت زمان کوتاهی و در زمانی که هنوز بازجویی در حال انجام بود و به مرحله محاکمه نرسیده بود، متهمین از زندان آزاد شدند. مستند این اقدام نقل قول شفاهی برخی از حضرت امام بود که مدعی شدند ایشان فرموده اند "متهمینی که اخیرا دستگیر شده اند را آزاد کنید."

زمستان ۱۳۶۴، اندکی پس از نشستن سید محمد موسوی خوئینی ها بر کرسی دادستانی کل در حالی که مدتی از شهادت ربانی املاشی می گذشت و لاجوردی نیز یکسال بود که بر اثر فشارهای برخی اعضای شورای عالی قضایی استعفا نموده بود، دادستان کل با ارسال دو نامه به دادستان انقلاب اسلامی تهران و ریاست دادگاه های انقلاب اسلامی تهران، خواستار تعیین تکلیف وضعیت علی اکبر تهرانی شد. او در همان ابتدا اعلام کرد که از نظر وی به دلیل اینکه به پرونده انفجار حزب جمهوری رسیدگی نشده است، رسیدگی به این پرونده صرفا اهداف سیاسی دارد. او پس از استماع نظرات مخالفین دیدگاهش دستور رسیدگی به پرونده را صادر نمود و علی رازینی را به عنوان ناظر پرونده منسوب نمود. خوئینی ها در برخی محافل گفته بود که رسیدگی کنندگان به این پرونده خطی هستند و همین امر سبب گردیده بود که دوماه رسیدگی به پرونده تعطیل گردد و دستاوردکاران این پرونده اعلام کردند آمادگی تحویل پرونده را به فرد صاحب صلاحیت از دیدگاه وی دارند، سرانجام خوئینی ها دستور داد مشکلی نیست و سریع تر آغاز کنند. در همین راستا و با اطلاع قبلی به موسوی خوئینی ها، خسرو تهرانی و حسن کامران دستگیر و بازجویی از آنها آغاز گردید. اما در ادامه تنش آفرینی ها جلسه ای مشترک با حضور موسوی خوئینی ها، محسن میردامادی معاون سیاسی وی، رازینی، یونسی، ریسی و مسئولین پرونده تشکیل می گردد که در نهایت بر ادامه کار توسط همان تیم به همراه توصیه هایی در خصوص رفا متهمین تصمیم گیری می شود.

پس از این جلسه چند بازداشت جدید نیز انجام می گیرد و بازجویی ها ادامه می یابد. در روز عید مبعث موسوی خوئینی ها به اوین مراجعه می کند و در جریان ریز مسائل قرار می گیرد و با تنی چند از متهمین بدون حضور مسئولان پرونده ملاقات می نماید که این برنامه از صبح تا غروب ادامه می یابد. فردای مبعث تقی محمدی که اطلاعات خوبی را در اختیار بازجوی خود گذاشته بود، در فاصله تنفس بین بازجویی و قبل از آنکه اقراریه خود را مکتوب کند، در اتاق محل بازداشت خود، خودکشی می نماید. در نتیجه کمیته ای متشکل از مصلحی نماینده داستان کل کشور، نماینده پزشکی قانونی، دکتر شیبانی نماینده مجلس شورای اسلامی، منصوری نماینده وزارت خارجه (به دلیل ماموریت تقی محمدی به عنوان کاردار ایران در افغانستان) به اوین رفته و از نزدیک به بررسی نحوه و کیفیت خودکشی وی می پردازند. از نظر برخی این خودکشی حاصل القانات رابطن بیرونی سازمان منافقین بوده است تا از ادامه سوخته شدن مهره های سازمان جلوگیری شود. تقی محمدی گویا در این بازجویی به ارتباط با جواد قدیری و یکی از عاملین انفجار حزب جمهوری اسلامی اعتراف نموده بود.

خوئینی ها پس از دریافت گزارش خودکشی تقی محمدی مسئولین پرونده را تحت فشار می گذارد که "وضعیت به این صورت زیاد قابل دوام نیست"

در ادامه مسیر رسیدگی نیاز به حضور سعید حجاریان و بهزاد نبوی برای بازجویی به موسوی خوئینی ها اعلام می گردد که او پاسخ می دهد مواردی که لازم است را اعلام نمایید تا من خود اقدام به تحقیق نمایم. او در خصوص بازرسی محل کار تقی محمدی نیز اعلام نمود خود کار تحقیقات را برعهده می گیرم، اما نتیجه آنرا برای درج در پرونده و صدور کیفرخواست در اختیار نمی گذارد.

در جلسه بعد موسوی خوئینی ها اصرار می کند که "شما قصد دارید سازمان مجاهدین انقلاب را محاکمه کنید" که این موضوع از سوی مسئولین پرونده رد می شود اما خوئینی ها می گوید "من که بچه نیستم؛ شما راس سازمان را مطرح می کنید که بهزاد نبوی باشد و بقیه متهمین هم اعضای سازمان هستند" یکی از مخاطبین وی پاسخ می دهد که ما کاری به گرایش سیاسی آنها نداریم اما اگر یکی از متهمین راس سازمان و بقیه عضو آن هستند گناه ما چیست؟ او در اینجا دستور توقف تحقیقات و صدور کیفرخواست را صادر می نماید که به رغم توضیح در خصوص ناقص بودن پرونده، می گوید تحقیقات شما به درد تاریخ نویسی می خورد و دستور توقف تحقیقات را صادر می نماید و یک هفته فرصت جهت صدور کیفرخواست می دهد. با اصرار مسئولین پرونده به اینکه فرصت کم است و تحقیقات ناقص، پاسخ می دهد "اجازه نخواهم داد آقای بهزاد نبوی به اینجا بیاید، شما می خواهید همه مسئولین را دستگیر کنید، خودم از وی تحقیق می کنم" جالب آنکه علی رغم اصرار خوئینی ها به تعجیل در کار چهار کیفرخواستی که به او تحویل می شود به دادگاه ارجاع نمی گردد.

در این میان از سوی یکی از مطلعین اطلاعات جالبی ارائه می گردد که با در میان گذاشتن آن با متهمین، موارد بسیار مهمی کشف می گردد. این اقدام موجب عصبانیت خوئینی ها شده و می گوید "دستور من این بود که تحقیق نکنید، به چه علت تحقیق کرده اید؟" سپس گفتگو میان عوامل پرونده و او به جایی می رسد که او ادعا می کند این اطلاعات را همه مسئولین از اول می دانستند و شما بیهوده طولش می دهید، او در پاسخ اینکه شما هم از اول می دانستید جواب مثبت می دهد و پس از آنکه توضیح داده می شود این مطالب در جلسات مکرر با مسئولین قضایی همچون شهید ربانی املشی، صانعی و و رییس جمهور و رییس مجلس و ... بررسی شده و هیچیک چنین چیزهایی را نمی دانسته اند و اگر شما می دانسته اید چرا زودتر ن گفتید که زودتر به نتیجه برسیم، خوئینی ها حرف قبلی خود را پس می گیرد و می گوید من گفتم فرض کنیم مسئولین می دانسته اند، به هر حال این تحقیقات شما فقط به درد تاریخ نویسی می خورد! اینها (اشاره به موضوع جسد سازی و فراری دادن کشمیری و ... که مطرح شده بود) چیزی نیست و ما بیهوده تعدادی را بازداشت نموده ایم! من از اول می دانستم که هیچ چیز نیست منتها گفتم که شماها برسید و معلوم شود که چیزی نیست و آن وقت گریبان شماها را بگیرم و بگویم که همین ها بودند که به مسئولین تهمت می زدند.

او سپس دستور می دهد متهمین کنار هم باشند که علی رغم توضیح در این خصوص که موارد اتهامی اینها یکی است و هنوز تحقیقات تمام نشده و دادگاه نیز در پیش است و این امر می تواند باعث تبانی شده و در روند رسیدگی اخلاص ایجاد کند؛ او تاکید می کند که این دستور همین امشب انجام گردد که این امر موجب اعلام استعفای مسئولین پرونده می شود و خوئینی ها نیز با ابراز اینکه تا کنون با شما مامشات کرده ام، می گوید همین فردا تکلیف شما را روشن می کنم. همزمان رازینی به نقل از منظری اعلام می کند که قائم مقام رهبری گفته اند اگر چیزی نیست آزاد کنید!

این اقدامات اما مورد انتقاد برخی مسئولین وقت شورای عالی قضایی همچون آیت الله مقتدایی قرار گرفت و خواستار ادامه تحقیقات و تعیین تکلیف پرونده ها در دادگاه شده بودند.

در این فاصله در بولتن "در دیدارهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" در مقاله ای نظر دادستان کل کشور مبنی بر اینکه در پرونده خسرو تهرانی مسئله ای دیده نمی شود؛ منعکس می گردد.

در نتیجه این اقدامات با کناره گیری مسئولین وقت پرونده و به علت سلب استقلال قضایی از آنها، پرونده ای که به دلیل کارشنکی های مکرر نزدیک به پنج سال طول کشیده بود، سرانجام متوقف گردید. در عین حال از سوی شعبه مربوطه اعلام می گردد در صورت آمادگی برای حفظ استقلال قضایی آماده دادن پرونده می باشد.

دادستان کل در تلاش برای احاله پرونده به شعبه ای دیگر وارد مذاکره با دیگر قضات می گردد و بحث به درازا کشیده می شود. در این میان موسوی خوئینی ها خواستار آزادی متهمین با قرار وثیقه و تامین می گردد که با توجه به محرز بودن جرم، جز درباره ۲ تن از متهمین محقق نمی گردد. به همین جهت بحث بالا گرفته و به درخواست خوئینی ها، منظری در آن دخالت می نماید.

در این میان ۶۱ تن از وزرا، نمایندگان و مسئولین طوماری به دفاع از متهمین امضا می نمایند و به محضر حضرت امام ارسال می نمایند و همزمان ۶۲ نماینده مجلس نیز به قوه قضائیه تذکر داده و خواستار پیگیری جدی پرونده نخست وزیری می شوند. این طومار و تذکر مورد توجه رسانه ها قرار می گیرد و متعاقب ارسال طومار به حضرت امام، ایشان آیت الله اردبیلی رییس وقت شورای عالی قضایی، موسوی خوینی ها دادستان کل وقت و دادستان انقلاب وقت تهران را به حضور می طلبند. حضرت امام در آن جلسه پس از استماع گزارش ها و تاکید موسوی خوینی ها به اینکه "به پرونده رسیدگی نمودیم و مساله خاصی در پرونده ها وجود ندارد"، و با توجه به شرایط جنگی کشور و بحران هایی که به سبب اختلافات حاصل از این پرونده پدید آمده بود، فرمودند "فعلا مسکوت بماند".

به محض صدور این دستور متهمین در تاریخ ۱۳۶۵/۳/۷ آزاد می گردند و دادستان کل کشور از دادستان انقلاب تهران می خواهد که در این خصوص اطلاعیه ای صادر و به مطبوعات بدهد و در آن اعلام نماید رسیدگی و تحقیقات کامل از کلیه متهمین انفجار نخست وزیری انجام و به دلیل اینکه هیچگونه دلیلی بدست نیامد کلیه متهمین از زندان آزاد و پرونده انفجار نخست وزیری مختومه اعلام می گردد. دادستان انقلاب تهران زیر بار این حرف خلاف نمی رود و به مستندات پرونده استناد می نماید که چطور می توان گفت دلیلی نبود. دادستان انقلاب تهران همچنین تاکید می کند دستور امام را بلافاصله انجام داده و متهمین را آزاد کرده است. فردای این مشاجره روزنامه های تهران اطلاعیه ای را به نقل از روابط عمومی دادستانی کل کشور را با همان مضمون مورد علاقه خوینی ها درج نمودند.

آزادی متهمین اما دو استثنا داشت. استثنای اول در خصوص سه نفر نخست که دادگاه شان برگزار شده بود و دوم هم سه نفری که تحت محاکمه و منتظر نظر دادگاه بودند. خوینی ها شخصا متجاوز از ده ساعت پرونده علی اکبر تهرانی را مطالعه نموده و با وی دیدار می کند و در نهایت به دادستان انقلاب مرکز می گوید که وی مسائلش روشن است و در جریان تمام اقدامات کشمیری بوده و باید اعدام شود. اما با نظر شورای عالی قضایی مستند بر نظر امام وی با وجه الکفایه پنج میلیون ریال آزاد می گردد. این در حالی است که دو هم پرونده ای او که ظاهرا عمق فعالیتشان از وی کمتر بوده به اعدام محکوم می شوند.

با این وصف اکثر متهمان پرونده انفجار نخست وزیری در مکانیسمی تحمیلی به سیستم قضایی کشور از مجازات رهایی یافته و مسعود کشمیری متهم اول نیز با چتر حمایتی جسدسازان و شهیدسازان به راحتی به خارج از کشور سفر نمود. دیگر متهمین پرونده نیز بدون آنکه قانون درباره آنها قضاوت کند توانستند در بالاترین جایگاه های امنیتی و سیاسی کشور باقی بمانند؛ چه کسی است که نقش خسرو تهرانی، سعید حجاریان، بیرو رضوی و ... را در سازمان های امنیتی علی الخصوص در دولت های هفتم و هشتم منکر گردد؟